



تصویر غربی

فریدون گیلانی

gilani@f-gilani.com

www.f-gilani.com

تصویر مردم فروشان میهن سوز

مردان

روسپهان بودند؛

در ماندگان باجی بی بر

با گلوئی برآمده از معادله ی تهمت

شکمی فرا فتاده از حجم ژانبون

[- دستاری نقی]

برگردن بانوان مهاجر

[- و چرکابه ی دهانی طوه]

بر صورت شاعران غریب گشوده

زنان

نه به اندام

که از هرسو برآمده از چربی

انعکاس خسته مردان بودند

[- تصویری در تکدر دشنام]

فرو ریخته در خطایان های گندیه

*

در تقدیری

از آنگونه که خود پرداختند

مردانی از ما

در ایشان بودند

زنانی از ما

درایشان می فرسودند

از ما

زناری بودند

بر آشفته در معابر بیگانه

که با آباری چروائیده از تعفن تهیدی

بر شوهران به هم درآمده از غیظ غربت

می تاختند

زناری از ما

بر ما بودند

مرداری از ما

به تمنای مصالحه ای

شرف خام را

می باختند

هرکس

نرسیمی را بر پنجه های غمزده اش می خشکاند

پادشاه بود

هر کس

پرنده ای را

به رسم تفریح

در ارتفاع حوض انگشتش دارم بند

رفتی راه بود

*

مردان
روسیچین بودند
ترکیه از شعارهای فرسوده
میهوت در تقاطع آزادی
با زبانی تکه تکه از حجم غیغ
که یکسره خویش را
به دیوهای ممنوع می نوشتند و پاک می کردند
زنان
ارزان در ابتدای گوارش
خرناسه می کشیدند
مگر که عشق را
در محاسبه ای
به حراج بگذارند

مردانی از ما
در ایشان بودند
زنای از ما
در ایشان می فرسودند

*

جماعتی که پرچم وطن را کفن می خواستند
خود کفن وطن شده بودند

هرساحره ای
ماهپاره ای می نمود
هر ماهپاره ای
در اجتماع ساحرگان
می فرسود

روسپلن و ساحرگان
هریک خنجری داشتند
به وسعت روزهای خزان زده

هرخنجری
به مین مصالحه ای
یکسره برکتف و کول شاعران و پهلوانان می نشست
مگر که جو بیار خشکیده را
سخنری باشد در مانده

*

مردان
سرنوشت های کوچک بودند
زنان
قصه های بزرگ را
در توطئه های شبانه انجمن می کردند
تالار بازی ها غربی
از غمزه ی سرعاست مین خواهی پر بود

شکم خالی ی جک پات ها
شجاعت روسپلن را قوی می کرد

*

آدم کلن
سوت اندوهبار بدرود بودند
دربندرها ی به تنگ آمده از کشتی های اخته

آدم‌ظن

نه به روزگار

که بر خود می شوریند

سکوت خالی ی هر کم‌نگاه ی

غذای زخم خورده ی بانویی بود

که مین رنگش را

به کمر بسته بود

سنگینی ی اسکله های مه آلود

نگاه زخم خفته مردانی بود

که جنگ خطنانی را

در استکازی خلاصه می کردند

از اخیان

صدای پای نظام‌ظن در شهر می پیچید

*

زنان

پوسترهای تبلیغاتی بودند

مردان

تنه ی خرابه الکل را

بر شرمگاه هر آکله ای

حجاری می کردند

مگر که از خویش

نجوایی بسازند

آدم‌ظن

سنگرینه هایی بودند

بازمانده از موجی مشکوک

*

پهلوانان

همه صف در صف

تقدیر روزهای نابینا را

در مشت می فشردند

شاعران به تنگ آمده از غرامت تبعی

دشنام را

در خانه های سوخته

تقطیع می کردند

چه باک اگر که حریق

به وظیفه اش قلم کرده باشد

از کتاب روزهای علف / 1368